

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

بحث در مورد روایاتی بود که از آنها استفاده می‌شود که فرمانروایی سیاسی در نظام اسلامی متعدد نیست. تعدادی از این روایات را بحث کردیم، آخرین روایت از صحیح مسلم از رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم به روایت از ابی سعید خدری بود که حضرت فرموده است: «اذا بویع لخلفیتین، فاقتلوا الآخر منهما»؛^۱ اگر بنا باشد با دو خلیفه بیعت شود دومی را بکشید. این روایت دلیل بر آن است که فرمانروایی در جامعه اسلامی، نمی‌تواند متعدد شود.

نظیر این روایت را مسلم بن حجاج نیشابوری در صحیحش نقل می‌کند: این بار از عبدالله بن عمر بن العاص از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند: «مَنْ بَايَعَ إِمَامًا فَأَعْطَاهُ صَفْقَةً يَدِهِ وَ ثَمَرَةً قَلْبِهِ فَلْيُطْعَمْ مَا اسْتَطَاعَ، فَإِنْ جَاءَ آخَرُ يُنَازِعُهُ فَأَضْرِبُوا عُنُقَ الْآخَرِ»^۲. اگر کسی با امام بیعت کرد و دیگری آمد و ادعا کرده و با او در فرمانروایی منازعه کرد، گردن دومی را بزنید.

[یک نکته را باید دانست که] اگر می‌خواستیم به این دو روایت اکتفا کنیم، باید بدانیم که این دو روایت قابل احتجاج نیستند اما به دلیل اینکه [از روایات دیگری این بحث را اثبات کردیم] این روایات را تنها به عنوان مؤید می‌آوریم نه به عنوان دلیل مستقل. لذا دلیل پنجم، مجموعه‌ای از روایات است که آنها را به عنوان دلیل پنجم آورده‌ایم و نه به عنوان دلیل مستقل!

منظور از عبارت «ینازعه» در روایت هم «ینافسه» است؛ یعنی اینکه منافسه کند و بگوید من هم ولی هستم باید با او جنگیم. منظور دعوا (اینکه بیاید در برابر او ادعا کند) نیست. پس اگر دو نفر سر یک موضوع اختلاف داشته باشند این نزاع می‌شود؛ «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ»^۳. پس نزاع به این معنی نیست که با هم دعوا و اختلاف کنند که یکی می‌گوید این مال من است و دیگری می‌گوید مال من است. به عبارتی قرینه

۱. صحیح مسلم، کتاب العماره، باب ۱۵؛ سنن بیهقی، دارالمعرفة، ج ۸، ص ۱۴۴؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۵۲

۲. صحیح مسلم بن حجاج نیشابوری

۳. نساء: ۵۹ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ
الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا

عرفی و عقلایی اقتضا می‌کند که فرد اول مشروع باشد و لذا اگر مشروع نباشد اصلاً خلیفه محسوب نمی‌شود. اگر بنا بود خلیفه اول بیعتش نامشروع باشد، دیگر موضوع خلیفتین تحقق پیدا نمی‌کند. فرض بر این است که یک خلیفه مشروع وجود دارد و خلیفه دیگر می‌آید و با او منازعه می‌کند؛ یعنی او هم ادعای خلافت می‌کند.

مضمون این روایت را مضامین روایات مسلمه دیگری - البته نه با لحن «فَاضْرِبُوا عُنُقَ الْآخِر» اما با این لحن که منازعه با خلیفه مشروع جایز نیست - به صورت متواتر آمده است. روایات زیادی که هم در منابع اهل سنت آمده - آن هم به صورت فراوان! در خود منابع اهل سنت فوق حد استفاضه است. - هم در منابع شیعه هم آمده است؛ به این مضمون: «بایعنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على السمع والطاعة في العسر واليسر والمنشط والمكره و على أثره علينا و على أن لا ننازع الامر أهله و على أن نقول بالحق»^۱. البته احتمال می‌دهیم که «على أثره علينا» به مضمون روایت اضافه شده و جزء آن نیست.

در مباحث گذشته به صورت مفصل درباره «على أن لا ننازع الامر أهله» بحث کرده‌ایم؛ رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم از ما بیعت گرفت که با اهل امر منازعه نکنیم. بیان شد که مفروغ عنه این اهلی که در اینجا آمده اهل بیت است و اینکه «لا ننازع» گفته شده است، یعنی اصلاً این مسئله خلافت ربطی به شما ندارد و امر خلافت مفروغ عنه است. از همه آن‌ها بیعت گرفته است که با اهل امر نزاع نکنید پس اگر بنا بود که دیگران هم بتوانند ادعای خلافت و امامت بکنند، چرا فرمودند: «لا ننازع»؟ چون اگر نزاع کنند حتی اگر بنا به انتخاب هم باشد، هر که را که مردم انتخاب کردند همان صاحب امر می‌شود. این روایت می‌فهماند که مسئله امامت و خلافت قبل از انتخاب مردم مفروغ عنه است. گفتیم این از روایاتی است که اثبات می‌کند که اصلاً مسئله خلافت و امامت مربوط به نصب الهی است و ربطی به اختیار مردم ندارد. از همه آن‌ها بیعت می‌گرفت که: «لا ننازع امر أهله»؛ این نباید شما در امر خلافت شما نباید دخالت کنید.

به هر حال این مضمون تا حدودی، مضمون آن روایتی را که قبلاً خواندیم تأیید می‌کند؛ به این مقدار تأیید می‌کند که منازعه با صاحبان امر، مشروع نیست. و این مضمون نشان می‌دهد که مالکیت و صاحبیت و ولایت امر قابل

تعدد نیست. - ما اجمالاً می‌خواهیم این مفهوم را از این روایت به دست بیاوریم که ولایت امر در شرع اسلام و در نظام سیاسی اسلام قابل تعدد نیست. - این دلیل پنجم بود که تاکنون مجموعه‌ای از روایات آن را بحث کردیم.

دلیل ششم مجموعه ادله قرآنی و روایاتی است که دلالت بر وجوب وحدت امت اسلام و عدم جواز پراکندگی و چند دستگی در امت اسلام دارد؛ امت اسلام هرگز نمی‌تواند پراکنده باشد، همچنین کاری که موجب پراکندگی جامعه اسلامی شود حرام بوده و وحدت در جامعه اسلامی واجب بلکه از اوجب واجبات است. هم آیات بر این مسئله دلالت دارند و هم روایات فروانی که بحث خواهند شد.

البته تنها به برخی از آیات اشاره می‌کنیم. اولین آیه، آیه کریمه و معروف «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»^۱ است، این آیه و قوله تعالی تا به اینجا می‌رسد که: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاحْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»^۲. این آیات به صراحت و با استعمال ادوات تأکید مختلف معنوی و لفظی دلالت بر عدم جواز تفرقه در امت اسلام دارد. امت اسلام نباید پراکنده شود بلکه باید یکپارچه باشد و این یکپارچگی با تعدد ولایت امر سازگار نیست؛ به دلیل اینکه خواهناخواه تعدد ولایت امر، جامعه را چند دسته می‌کند.

[یک نکته هم این است که] اگر مرجع تقلید در مقام ولایت باشد، باید یکی باشد؛ اما اگر نه؛ فقط در حد فتوا باشد اشکالی ندارد و موجب تفرقه نمی‌شود. البته ما موافق این هستیم که مرجع با ولی امر یکی باشد. البته گاهی تعدد در فتوا باعث پراکندگی در جامعه اسلامی می‌شود؛ لا اقل در مسئله رؤیت هلال به این شکل است.

ما در بحث رؤیت هلال یک بحث مفصل داریم که تحت عنوان «ثبوت الهلال بین الاماکن المتباعدة» چاپ هم شده است. گفتیم که این فرمایش یا این فتوا که هلال اگر برای یک جا ثابت شد برای دیگری ثابت نیست، کلاً بی‌اساس است و در این مسئله تعارف هم نداریم و هر کس هم می‌خواهد به آن قائل باشد. در آن رساله مفصل هم با فرمایش حضرت آیت الله سیستانی مناقشه کرده‌ایم؛ زیرا روایات به صورت بسیار روشن و قاطع اعلام می‌کنند که هلال در همه جا یکی است. در نماز عید می‌خوانید: «الَّذِي جَعَلَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيدًا»؛ همه مسلمین باید عیدشان

۱. آل عمران ۱۰۳ وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

۲. همان: ۱۰۵

یکی باشد. یعنی چه چند عید باشد! مگر شب قدر دوتاست؛ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»^۱ و چند شب قدر که نداریم.

در خارج که به نمایندگی از مقام معظم رهبری حضور داشتیم، مشاهده کردیم که در آنجا فقط شیعیان چهار عید می گرفتند! آن هم در یک مکان واحد. از روز یکشنبه شروع می شد و روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه هم عید فطر بود؛ یعنی چهار عید می گرفتند. این با کجای دین اسلام سازگار است؟ معلوم است که این خلاف است و باید جمع شود.

مشکل تر از این، مشکل اهل سنت ماست؛ به چه مجوزی هلال دیگری جز آن حلالی که ولی امر اعلام می کند را اعلام می کنند؟ در مبانی خودشان هم چنین مجوزی وجود ندارد. عربستان عید اعلام می کند بعد این ها با عربستان عید می گیرند! مگر شما معتقد به وجوب اطاعت از ولایت امر نیستید؟ این حرف ها و این کارها چه معنی دارد؟! این ها با مبنای اسلام سازگاری ندارد. به هر حال تعدد هر چیزی که موجب تفرقه به شود قطعاً جایز نیست. با این کار حلاوت عید را از مردم می گیرید و این عید شرعی را تلخ می کنید. گرچه در روایت آمده است که از روزی که سیدالشهدا علیه السلام به شهادت رسیدند، ملکی بین آسمان و زمین اعلام کرد: «لا تجتمعون علی العید». یعنی از این به بعد شما بر عید واحدی اجتماع نخواهید کرد. در حال حاضر این بلا را می کشیم. اما لا اقل ما که شیعه هستیم این مسئله را جمع کنیم؛ یعنی چه این عدم اجتماع بر عید واحد؟! اصلاً چه ضرورتی دارد که همه مراجع اعلام کنند که ما نظرمان این است، اعلام نکنند ضرورتی هم ندارد. بگذارید مردم یکپارچه عید بگیرند، این یعنی نظام زندگی.

خدا آیت الله خویی رضوان الله تعالی علیه را رحمت کند؛ در نجف که بودیم، آقای حکیم اعلام عید می کرد اما پیش ایشان ثابت نمی شد. برای همین در خانه اش را می بست و از نجف بیرون می رفت تا کسی به او مراجعه نکند و از او سؤال کند که امروز عید هست یا نه؟ نمی شود که مردم را متفرق کرد؛ لا اقل بگذارید مردم، عید یکپارچه ای بگیرند.

ما در این بحث خیلی خون دل‌ها خورده‌ایم، آن کتاب را بخوانید؛ گفته‌ایم که هر وقت هلال ظهور پیدا کند، دیگر تمام است. اهل الهلال یعنی چه؟ یعنی پیدا شدن هلال. این فرق می‌کند با مسئله طلوع شمسی و غروب شمسی که برای اوقات صلاة گفته می‌شود و خیلی متفاوت است. هرکجا در این نیمکره‌ای که شب است هلال دیده شد برای تمام آن نیم کره، آنجا شب اول ماه می‌شود. بعد این شب هرچقدر جلوتر رفت، شب اول آن ماه می‌شود. در تمام کره زمین یک شب اول بیشتر وجود ندارد. ما این بحث را مفصل در آن کتاب آورده‌ایم؛ من یقین دارم اگر کسی اهل فقه باشد و این کتاب را مطالعه بکند، تسلیم این رأی خواهد شد که ظهور هلال نمی‌تواند متعدد باشد. در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین آمده است که در یک سال بعد از اینکه ماه رمضان گذشت یک عده از سفر برگشتند و گفتند ما هلال را یک روز قبل از شما دیده‌ایم. حضرت دستور داد مردم روزه آن روز را قضا کنند. اگر بنا باشد که هلال ماه در اماکن مختلف متعدد باشد، چرا باید روزه را قضا کنند؟ حدود یک ماه تا یک ماه و نیم هم فاصله داشته‌اند. در هر روز هشت فرسخ مسیر را طی می‌کرده‌اند. با این مسافت طولانی وقتی که آمدند، گفتند: «ثبت عندنا الهلال و اینا»؛ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هم دستور داد که روزه آن روز را قضا کنند. این موارد از امور مسلم در شرع ماست.

و اما در مسئله بانک‌ها هم این را به شما عرض کنم که این مسائل مربوط به فقه کلان است. «لا یقلد فیه الامقلد واحد»؛ یعنی خیلی‌ها می‌توانند رأی‌های متفاوت داشته باشند و رأی متفاوت اشکالی ندارد اما عمل که نمی‌تواند متعدد باشد. در مقام عمل باید از رأی مرجع ولی امر تبعیت کرد. فتوا می‌تواند متعدد باشد اما اگر بخواهند اجرا کنند مگر چند سیستم بانکی به صورت متعارف در آن واحد می‌توانند اجرا کند؟ در مسائل مربوط به فقه کلان و فقه اجتماعی یکی باید ملاک عمل داشته باشند.

این مجموعه آیات سوره آل عمران، از آیه ۱۰۳ تا لا اقل آیه ۱۰۵ دلالت بر وجوب وحدت و عدم جواز تفرقه دلالت دارد؛ لذا تعدد ولایت امر موجب تفرقه می‌شود.

آیه دوم: «إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ»^۱. مطرح شده است که مراد از دین، اعتقاد قلبی نیست؛ وقتی خداوند متعال در سوره یوسف می‌فرماید:

«مَا كَانَ لِأَخَاذٍ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ»^۱ این دین یعنی اگر در قانون پادشاه مصر می‌خواست برادرش را پیش خود نگه دارد نمی‌توانست. لذا ابتدا از آن‌ها سؤال کرد و اینجا بود که این کید الهی بر یوسف علیه السلام وحی شد: «قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ»^۲؛ خودتان بگوئید قانون شما چیست و با سارق باید چه کار کرد؟ قانون کنعانیان این طور بود که اگر کسی سرقت می‌کرد، باید برای صاحب‌مال چهار سال بردگی می‌کرد. آن‌ها گفتند: «قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ»^۳. پس او گفت: طبق قانون شما من باید بنیامین را نزد خود نگه دارم. دین به معنای نظام زندگی است و به معنی عقیده قلبی نیست. نباید واژگان اروپایی و غربی و کلیسایی را وارد فرهنگ خودمان کنیم. دین در اصطلاح اسلام، در کاربری قرآنی و حدیثی به معنای قانون زندگی است. لذا «إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ» کسانی که نظم زندگی خود را پراکنده می‌کنند، ای پیامبر از تو نیستند.

«وَكَانُوا شِيعًا لَسْتُ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ» وقتی حاکم متعدد شود، تفرقه در دین به وجود می‌آید. این یک قانون می‌گذارد و دیگری یک قانون دیگر؛ این یک فرمان می‌دهد بر او یک فرمان دیگر؛ و این کار به معنای تفرقه در دین می‌شود. لذا خداوند می‌فرماید این‌ها دیگر هیچ رابطه‌ای با تو ندارند. قرآن کریم به صراحت نفی تابعیت این افراد تفرقه طلب را از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌نماید. دیگر هیچ رابطه‌ای بین تو و اینها نیست.

همان‌طور که «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ»^۴ اینجا هم همین‌طور است؛ اتخاذ کافرین به عنوان اولیا و به عنوان فرمانروا و سرپرست، باعث خروج از زیر چتر فرماندهی خدا می‌شود و لذا کسانی که این کار را کنند با خدا هیچ رابطه‌ای ندارد. از این نظر رابطه‌ای ندارد که مطیع و فرمانبر خدا حساب نمی‌شوند و از دایره فرمانبران خدا خارج می‌شوند.

در این آیه هم به همین شکل است؛ خداوند می‌فرماید اگر کسی تفرقه در دین اتخاذ کند، تو هیچ جایگاهی در بین آن‌ها نخواهی داشت؛ دیگر جایگاه فرمانروایی برای آن‌ها نداری و اینها جزو اتباع تو محسوب نمی‌شود. «ثُمَّ يَنْبِئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» یعنی خدا کسانی را که تفرقه در دین را در پیش می‌گیرند کیفر خواهد کرد

۱. یوسف: ۷۶

۲. همان: ۷۳

۳. همان: ۷۵

۴. آل عمران ۲۸ لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَةً وَ يَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ

[اگر کسی بگوید که در صورت وجود دو ولی امر چه اتفاقی می‌افتد، باید گفت:] این دو نفر یا مجتهد هستند یا خیر؛ دو نفر مجتهد نمی‌توانند متفق‌الرای در همه موارد باشند؛ لذا حداقل یکی از آنها باید مقلد باشد تا اختلاف در رأی نداشته باشند. اگر بگویند قلمرو حکومت هم از هم جدا باشد باز هم باعث تفرقه در دین می‌شود

حتی اگر بگویند حکومت هر دو بر مبنای اسلام است پس تفرقه نمی‌شود هم درست نیست؛ زیرا این هم تفرقه در دین است. او یک حکومت دارد و این هم یک حکومت، آنها از یک فرمان تبعیت می‌کنند و مردم این سرزمین از یک فرمان دیگر تبعیت دارند و همین باعث تفرقه در دین می‌شود. بر این دو که یک فرمان جاری نیست! او یک فرمان می‌دهد و این هم یک فرمان.

دین همین فرمان است؛ ما قبلاً هم گفته‌ایم و این‌ها بدیهیات دین است. این‌ها چیزهایی نیست که ما بخواهیم به عنوان چیز جدید عرضه کنیم. اما متأسفانه در نتیجه تحریم‌هایی که به وجود آمده است گاهی بدیهیات دین هم برای اکابر مورد شبهه قرار می‌گیرد. فرمانروا بودن خداوند و رسول از بدیهیات قرآن کریم است. فرمانروا بودن خدا از رسول بودن رسول مهم‌تر است؛ زیرا رسول بودن، فرع فرمانروا بودن خداست: «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱. این خیلی آیه دقیق است؛ می‌فرماید من رسول این خدا هستم، خدایی که مالک آسمان‌ها و زمین است.

فرمانروا که خدا باشد هیچ‌کس بعد از او فرمانروایی نمی‌کند مگر اینکه از سوی او برای فرمانروایی نصب شود. دوران حکومت بنی‌عباس و بنی‌امیه است که این بدیهیات را در جامعه اسلامی تبدیل به مبهمات کرده است. آنها دیدند که اگر بخواهند این بدیهیات را در بین مردم نشر دهند، معنی آن این می‌شود که توی خلیفه بنی‌عباس و بنی‌امیه چه ربطی به خدا دارید؟ فرمانروا خداست حال تو چه کاره هستی؟! یعنی تو باید از طرف خدا منصوب شده باشی؛ یعنی باید حاکمیت تو را خداوند متعال تعیین کند. اما چون منجر به چنین مسئله‌ای می‌شد اجازه ندادند اصل حاکمیت خدا و فرمانروایی او در جامعه اسلامی تبیین شود. اما این امر بدیهی، اساس اسلام است. گفتیم چند بار هم گفتیم که دین یعنی مجموعه فرمان‌های الهی. فقه یعنی چه؟ وجوب و حرمت یعنی چه؟ سیاست یعنی چه؟ یعنی علم فرمان و علم فرمانروایی؛ قبلاً هم اینها را بحث کرده‌ایم.

۱. اعراف ۱۵۸ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

من خواهش می‌کنم از دوستان مخصوصاً دوستانی که تازه به ما ملحق شده‌اند، این بحث را جدی بگیرید!.

مباحث گذشته ما را مرور کنید، برای ما بسیار جای تأسف است که در حوزه علمیه قم، بیست یا سی یا پنجاه تا فقیه در فقه سیاسی نداشته باشد؛ چرا نباید داشته باشیم؟ حالا که راه باز شده کار کنید. این مسئولیت شما است. الحمدلله هم فاضل و هم جوان هستید و هم وقت دارید؛ این مجلدات ثلاثه را که چاپ شده است از همین مباحث را مطالعه کنید. جلد اول درباره تعریف واژگان است که هم بر مبنای علم جدید و هم بر مبنای شرع بیان شده است. جلد دوم فلسفه سیاسی است، این‌ها مباحث بنیادین است. اگر شما این مباحث را خوب بحث کنید دیگر این راه باز نمی‌شود که هر کسی در صداوسیما این مزخرفات را در باب فقه سیاسی بگوید. والا این‌هایی که دعوت می‌شوند که بیاوند درباره مسئله ولایت فقیه یا حکومت اسلامی یا سیاست صحبت کنند، چه نسبتی بین آن‌ها و فن سیاست اسلامی وجود دارد؟ کجا این درس را خوانده‌اند؟ کجا بحث آن را کرده‌اند؟ اگر بنده متصدی این کار شده‌ام به دلیل این است که حداقل دو دوره فقه حکومتی را پیش اساتید طی کرده‌ام؛ مضاف بر اینکه پنجاه سال است در این رشته فعالیت دارم. یادداشت‌هایی که من در این سن برداشته‌ام، مربوط به حدود پنجاه سال پیش است. این‌طور نیست که از روی هوس بیاییم و این بحث را مطرح می‌کنیم. اگر احساس تکلیف وجود نداشت اصلاً متصدی این کار نمی‌شدم.

من خواهش می‌کنم از شما عزیزان بزرگوار که این‌ها را مطالعه و راجع به آن بحث کنید. خیلی از این سؤال‌هایی که اینجا مطرح می‌شود پاسخش به صورت مفصل در بحث‌های قبل به‌طور برهانی داده شده است.

و صلی الله علی محمد و آله و سلم